

امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی – گفتمانی

رضا خلیلی

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۶/۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۷/۱۱

چکیده

رابطه امنیت، سیاست و استراتژی همواره موضوع بحث و مجادله علمی بوده و تعیین مرزهای میان این مفاهیم و یا حدود و ثغور حوزه‌های مطالعاتی آنها، نتیجه و ماحصل این مباحثات و مجادلات علمی است. در این مقاله زمینه‌های تاریخی تحول مفاهیم مذکور بررسی شده و بر اساس چهار گفتمان سنتی، فراسنتی، مدرن و فرامدرن، رابطه آنها با یکدیگر مورد پردازش و تحلیل قرار می‌گیرد تا بخشی از ابهامات و پیچیدگی‌های مفهوم امنیت توضیح داده شود. در واقع وابستگی مفهوم امنیت به مفاهیم سیاست و استراتژی و تداخل حوزه مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک - به عنوان مفروض بنیادین ادبیات موجود مطالعات امنیتی - در این نوشتار به چالش گرفته می‌شود و نویسنده در پاسخ به این پرسش که رابطه مفهوم امنیت با مفاهیم سیاست و استراتژی از حیث تقدم و تأخر زمانی چگونه بوده است؟، این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی تقدم و تأخر زمانی وجود ندارد و تحول تاریخی - گفتمانی این مفاهیم حاکی از تقارن زمانی آنهاست.

کلیدواژه‌ها: امنیت، سیاست، استراتژی، مطالعات امنیتی، مطالعات سیاسی، مطالعات استراتژیک

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هشتم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۴ • شماره مسلسل ۳۰

مقدمه

امنیت، سیاست و استراتژی مفاهیمی هستند که درک هر کدام از آنها بدون فهم دیگری دشوار است. حوزه‌های مطالعات امنیتی، مطالعات سیاسی (اعم از علوم سیاسی و روابط بین‌الملل) و مطالعات استراتژیک نیز چنان در هم تنیده و متداخل بوده است که به سختی می‌توان مرز مشخصی را میان آنها ترسیم کرد. این پیوند مفهومی و تداخل حوزه مطالعاتی باعث شده تا گرایش غالب در ادبیات موجود، حکم به وابستگی مفهوم امنیت به مفاهیم دیگر و ادغام حوزه مطالعات امنیتی در حوزه‌های دیگر داده و بدین ترتیب به ابهام و پیچیدگی روزافزون مفهوم امنیت و حوزه مطالعات امنیتی دامن زند.

گرایش غالب در ادبیات موجود این است که امنیت را مفهومی وابسته به قدرت یا جنگ و صلح و حوزه مطالعات امنیتی را وابسته به حوزه مطالعات سیاسی و مطالعات استراتژیک می‌دانند. بدین ترتیب از یک سو میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی نوعی تقدم و تأخر وجودی قایل شده و امنیت را مؤخر بر سیاست و استراتژی دانسته‌اند و از سوی دیگر با یکسان فرض کردن امنیت و مطالعات امنیتی، از وابستگی مطالعات امنیتی به حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک سخن به میان آورده‌اند.

بر اساس آنچه گفته شد، وابستگی مفهومی امنیت به سیاست و استراتژی و تداخل یا حتی ادغام حوزه مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک مسأله‌ای اساسی است که ریشه در چگونگی شکل‌گیری مطالعات امنیتی و نسبت آن با مطالعات سیاسی و استراتژیک دارد. یکسان دانستن مفهوم امنیت با مطالعات امنیتی و متأخر دانستن مفهوم امنیت نسبت به مفاهیم سیاست و استراتژی و به تبع آن وابستگی حوزه مطالعات امنیتی به حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک که مفروض بنیادین ادبیات موجود در هر سه حوزه است، علت اصلی چنین مسأله‌ای است و تا مادامی که در این چارچوب به بررسی و مطالعه بپردازیم، نه فقط راه حلی برای این مسأله نمی‌یابیم؛ بلکه با مطالعه خود به بخشی از مسأله تبدیل می‌شویم.

یافتن راه حلی ثمربخش برای مسأله وابستگی مفهومی و مطالعاتی امنیت در گرو آن است که بیش و پیش از هر چیز مفروضات ادبیات موجود را به چالش بطلبیم و درستی یا نادرستی آنها را آشکار سازیم. آنچه باید مورد چالش و پرسش قرار گیرد، این است که اولاً رابطه مفهوم

امنیت و مطالعات امنیتی چیست؟ و ثانیاً نسبت مفهوم امنیت و حوزه مطالعات امنیتی با مفاهیم سیاست و استراتژی و حوزه‌های مطالعاتی مربوطه از حیث تقدم و تأخر زمانی چگونه است؟ طبعاً پاسخ به هر دو سؤال برای روشن‌شدن مرزهای مفهومی و مطالعاتی امنیت، سیاست و استراتژی ضروری است؛ اما به دلیل آنکه پاسخ به این پرسش‌ها از حوصله و ظرفیت یک مقاله فراتر است، پاسخ به سؤال نخست را با تمایز قایل‌شدن میان امنیت و مطالعات امنیتی مفروض دانسته (۱) و با ارائه پاسخی فرضی برای سؤال دوم، درستی یا نادرستی آن را به آزمون می‌گذاریم.

مفروض نگارنده در مقاله حاضر این است که امنیت و مطالعات امنیتی از یکدیگر متمایزند و بر این اساس، فرضیه این مقاله مدعی است که میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی تقدم و تأخر زمانی وجود ندارد و تحول تاریخی - گفتمانی این مفاهیم مقارن با یکدیگر بوده است. البته ممکن است چنین رابطه‌ای قابل تعمیم به حوزه‌های مطالعات امنیتی، سیاسی و استراتژیک نباشد؛ اما موضوع این مقاله صرفاً بر تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم مذکور متمرکز است، نه حوزه‌های مطالعاتی مربوط به آنها که بررسی مستقلی را می‌طلبد.

برای اینکه فرضیه مذکور مورد آزمون قرار گیرد، لازم است سیر تحول مفهومی امنیت، سیاست و استراتژی بررسی شود. این بررسی را با روش تاریخی صرف نمی‌توان انجام داد؛ زیرا این روش فقط می‌تواند روایتگر تحولات اتفاق افتاده باشد. این در حالی است که بررسی سیر تحول مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی جز با نگاه امروزی و در پرتو علایق حال که خصیلت ویژه روش گفتمانی است، صورت نمی‌گیرد. بدین ترتیب می‌توان با استفاده از روش تاریخی - گفتمانی، ویژگی‌های پراکنده و غیرمدون مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی را به صورت انتظام‌یافته و مدون مورد بررسی قرار داد. (۲)

در بررسی این سیر تحول تاریخی - گفتمانی، از چهار گفتمان سنتی، فراستنی (کلاسیک)، مدرن و فرامدرن که منطبق با چهار دوره خاص تاریخی است، سخن به میان می‌آید و بر اساس آن، مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی و ارتباط میان آنها در هر دوره خاص تاریخی با عنایت به ویژگی‌های همان دوره؛ اما بر اساس نگاه امروزی، بررسی و مطالعه می‌شود.

الف. گفتمان سنتی

هرچند اختلاف نظر درباره انواع جوامع انسانی فراتر از آن است که به سادگی بتوان تقسیم‌بندی قابل اجماعی در این زمینه ارایه کرد، اما در اینکه جوامع شکار و گردآوری خوراک نخستین نوع جوامع انسانی بوده‌اند، کمتر اختلاف نظر وجود دارد. (۳) شکار و گردآوری خوراک، نخستین سبک زندگی انسان‌ها بوده و اعضای جوامع بدوی نیازهای خود را از این طریق برطرف می‌کردند. بنابراین میان انسان‌های نخستین و طبیعت، هماهنگی بسیاری وجود داشت. این گونه جوامع، اغلب در گروه‌های کوچک خانوادگی زندگی می‌کردند و جمعیت کم، پراکندگی جغرافیایی بسیار، استفاده ناچیز از وسایل مکانیکی و کالاهای مادی، نابرابری اقتصادی اندک به دلیل فقدان نظام مالکیت و تحرک و تغییر اجتماعی محدود از مهم‌ترین ویژگی آنها محسوب می‌شد. (۴) در نتیجه چنین شرایطی، مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی از خصایص و ویژگی‌هایی به شرح زیر برخوردار بودند:

۱. امنیت

از هنگامی که انسان پا به عرصه گیتی نهاد تا زمان حاضر، همواره پیوندی ناگسستنی میان جوهر هستی او و جستجوی امنیت وجود داشته است. البته نمی‌توان نقطه آغاز مشخصی برای حیات بشری یافت؛ اما از ابتدای خلقت انسان و پا به عرصه گیتی نهادن او، امنیت از مهم‌ترین دغدغه‌های بشر بوده است. به عبارتی، مفهوم امنیت دارای قدمتی کهن‌تر از مفهوم اجتماع و جامعه بوده و آدمی حتی آنگاه که بر هیبت و هویت اجتماعی درنیامده بود نیز به امنیت به چشم آشنایی همیشه همراه می‌نگریست. (۵)

از ابتدای پیدایش حیات بشری، حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی مهم‌ترین دغدغه انسان‌ها بوده است. این مفهوم از امنیت در ابتدا خصلتی فردمحورانه داشت، ولی به تدریج که مناسبات گروهی جایگزین مناسبات فردی شد؛ ماهیتی اجتماعی نیز پیدا کرد. به تبع همین فرد - گروه محور بودن امنیت، جنبه ذهنی و روانی آن بیش از جنبه عینی و فیزیکی‌اش دارای اهمیت بود؛ به گونه‌ای که باورها و اعتقادات قبیله‌ای نقشی تعیین‌کننده در برداشت از امنیت داشت و حفظ این باورها و اعتقادات مبنای حفظ بقا و موجودیت قلمداد می‌شد. (۶)

مفهوم امنیت در این دوران در شرایطی معنادار بود که هنوز کوچکترین نشانه‌ای از روابط بین‌الملل به مفهوم امروزی به چشم نمی‌خورد و حتی جنگ و صلح که به اعتقاد اغلب صاحب‌نظران این حوزه به عنوان مهم‌ترین مسایل مورد توجه نظریات روابط بین‌الملل به حساب می‌آیند نیز صورت‌بندی مفهومی و حتی عینی نیافته بودند.

تقدم مفهومی امنیت بر مفاهیم جنگ و صلح به این دلیل بود که منطق حاکم بر کنش‌های امنیتی، منطق همکاری بود نه منازعه یا حتی رقابت. به عبارت دیگر به دلیل آنکه حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی، به خودی خود بالاترین و برترین هدف افراد و گروه‌های اجتماعی نخستین محسوب می‌شد، همکاری برای دستیابی به این هدف بیش از هر چیزی اهمیت داشت و عدم همکاری نمی‌توانست نتیجه‌ای جز نابودی در پی داشته باشد. (۸)

هرچند در چنین شرایطی، فقدان امنیت یا به عبارت صحیح‌تر به مخاطره افتادن بقا و موجودیت به معنی نابودی بود؛ اما نگرانی از وقوع چنین وضعیتی مهم‌ترین عامل برای ترغیب افراد و حتی گروه‌ها به همکاری قلمداد می‌شد و به همین دلیل محیط امنیتی در چنین شرایطی از ثبات نسبی برخوردار بود. البته در کنار عامل ذهنی حفظ امنیت، عوامل عینی و اجتماعی بسیاری در ایجاد محیط امنیتی باثبات مؤثر بودند. از جمله این عوامل می‌توان به فقدان مالکیت و تقسیم کار اشاره کرد. این شرایط، زمینه را برای غلبه منطق همکاری بر سلطه، منازعه و رقابت فراهم کرده بود و نقش مؤثری در حفظ ثبات ایفا می‌نمود. به همین دلیل بود که با پیدایش مالکیت و تقسیم کار به تدریج زمینه‌های ناامنی در گفتمان سستی فراهم شد و گفتمانی با خصایص و ویژگی‌های متفاوت شکل گرفت.

۲. سیاست

حتی اگر پذیرش دیدگاهی که معتقد است «سیاست فعالیتی نیست که به دولت‌های ملی محدود باشد، سیاست را در فعالیت‌های فردی و سازمانی نیز می‌توان یافت.» (۹) با تلقی رایج از این مفهوم فاصله زیادی داشته باشد و چنانچه مضمون سیاست را فقط به حدی گسترده بگیریم که «هر نوع رهبری مستقل در عمل» را شامل شود (۱۰)، پیدایش مفهوم سیاست را می‌توان به جوامع بدوی فاقد دولت نیز تعمیم داد. با پذیرش چنین مفهومی از سیاست، نه فقط

به وجود این مفهوم در جوامع بدوی پی می‌بریم، بلکه رابطه آن با امنیت را نیز با وضوح بیشتری درک خواهیم کرد.

در جوامع شکار و گردآوری خوراک به عنوان نخستین نوع جوامع انسانی نیز رابطه رهبری را در حد محدود می‌توان یافت. هرچند برخی از پژوهشگران معتقدند که روابط انسان‌های نخستین را نه در چارچوب خانواده، بلکه در قالب گروه‌ها و دسته‌های سست پیوند مبتنی بر روابط جنسی بی‌قاعده باید مطالعه کرد (۱۱)، اما پیدایش خانواده که بر اساس نظریات ژنتیکی و طبیعی خاستگاه دولت، مبنای شکل‌گیری چنین پدیده‌ای بوده، به اندازه‌ای قدمت دارد که بتوان از وجود رابطه رهبری در جوامع بدوی نیز سخن گفت. به عبارت دیگر حتی اگر پیدایش و گسترش خانواده مبنای شکل‌گیری رابطه رهبری تلقی شود، چنین رابطه‌ای را در جوامع بدوی فاقد دولت نیز می‌توان یافت.

بدین ترتیب، پیدایش مفهوم سیاست در گفتمان سنتی مؤخر بر پیدایش مفهوم امنیت بوده است؛ زیرا حتی در شرایطی که زیست فردی وجود داشته، امنیت معنادار بوده است. در مقابل، پیدایش مفهوم سیاست در شرایط زیست فردی عملاً فاقد معنی بوده و پس از شکل‌گیری اجتماعات و ایجاد ارتباط میان افراد انسانی معنادار شده است. در واقع تا مادامی که مناسبات گروهی جایگزین مناسبات فردی نشده بود، مفهوم سیاست شکل نگرفت؛ در حالی که در همین وضعیت، مفهوم امنیت مبتنی بر حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی، معنادار بود.

پیدایش نظام قبیله‌ای، نتیجه گذار از سبک زندگی شکار و گردآوری خوراک به سبک زندگی شبنی و کشاورزی اولیه بود؛ زیرا در دوران شکار و گردآوری خوراک نشانی از نظام خانواده به چشم نمی‌خورد و روابط جنسی زودگذر یا گروهی را نمی‌توان به عنوان نظام خانواده تلقی کرد (۱۲). اما با پیدایش جوامع شبنی و کشاورزی اولیه، زمینه برای ظهور شکل بسیار ابتدایی دولت در قالب واحدهای قبیله‌ای فراهم شد و بدین ترتیب مفهوم سیاست به معنی رابطه رهبری در عمل شکل گرفت.

البته واحدهای قبیله‌ای، رابطه «رهبری در عمل» یا به عبارت صحیح‌تر سیاست را به گونه واحدی اعمال نمی‌کردند. برخی قبایل فاقد رئیس یا ریش‌سفید بودند و صرفاً بر اساس

مناسبات خویشاوندی عمل می‌کردند؛ در حالی که برخی دیگر به صورت مشخص دارای رئیس یا فرمانروا بودند. (۱۳) به هر ترتیب در گفتمان سنتی نیز مفهوم سیاست همانند مفهوم امنیت معنادار بود؛ هرچند در این گفتمان نیز شکل‌گیری مفهوم امنیت بر پیدایش مفهوم سیاست مقدم بود و تا مادامی که مناسبات گروهی جایگزین مناسبات فردی نشده بود، نشانی از رابطه رهبری نیز نبود.

۳. استراتژی

ریشه لغوی استراتژی به کلمه استراتوس^۱ یونانی برمی‌گردد و واژه استراتوس مشتق از استراتوس^۲ به معنی ارتش است که در دوران یونان باستان به عنوان لقب رهبران ارتش به کار برده می‌شد. (۱۴) این معنا از استراتژی هم بیانگر رابطه آن با مفهوم سنتی سیاست و هم در بردارنده رابطه با جنگ است؛ زیرا در «رهبری ارتش» هم عنصر رهبری نهفته است و هم به نوع رهبری اشاره شده که مختص زمان جنگ می‌باشد. چنین معنایی از استراتژی طبعاً نمی‌تواند مقدم بر امنیت و سیاست باشد؛ زیرا رهبری ارتش بیانگر زندگی جمعی و حاکم شدن مناسبات اجتماعی به جای مناسبات فردی است. این در حالی است که از یک سو امنیت حتی پیش از شکل‌گیری مناسبات جمعی نیز معنادار بوده و از سوی دیگر بدون شکل‌گیری اصل رهبری، سخن از نوع خاصی از آن یعنی رهبری ارتش، بی‌معناست. همچنین رهبری ارتش به لحاظ تاریخی زمانی معنادار است که ارتشی شکل گرفته باشد و به دلیل آنکه شکل‌گیری ارتش (حتی در شکل ابتدایی آن) با شکل‌گیری اجتماع در ارتباط است، لذا به لحاظ زمانی، وجود رابطه سلسله‌مراتبی میان امنیت، سیاست و استراتژی غیرقابل انکار است.

البته در برداشتی موسع می‌توان از وجود استراتژی پیش از شکل‌گیری اجتماع نیز سخن گفت و همانگونه که از امنیت فردی بحث می‌شود، استراتژی فردمحور و حتی سیاست فردمحور را نیز تصور نمود. استراتژی فردمحور «ریشه در تاریخ حیات بشری دارد و در واقع می‌توان آن را ناب‌ترین و خالص‌ترین بعد امنیت‌طلبی انسان دانست» (۱۵)، اما حتی در چنین

1 . Strategos / Strategus

2 . Stratos

شرایطی هم نمی‌توان رابطه سلسله‌مراتبی امنیت، سیاست و استراتژی را نادیده گرفت؛ زیرا حتی در این شرایط نیز استراتژی وسیله‌ای برای ارضای انگیزه شخصی رهبری (سیاست) برای حفظ بقا و موجودیت (امنیت) فردی است.

به هر حال، چه فایل به سیاست و استراتژی فردمحور به تناسب امنیت فردی باشیم و چه شکل‌گیری مفهوم سیاست و استراتژی را مؤخر بر شکل‌گیری اجتماع و حاکم‌شدن مناسبات جمعی به جای مناسبات فردی تلقی کنیم، دو اصل اساسی را نمی‌توان انکار کرد: یکی تقارن تحول مفهوم امنیت، سیاست و استراتژی در گفتمان سنتی و دیگری رابطه سلسله‌مراتبی میان این مقولات، به گونه‌ای که تقدم امنیت بر سیاست و تقدم سیاست بر استراتژی کاملاً نمایان شود. بدین ترتیب خصایصی که برای گفتمان سنتی امنیت ذکر شد، قابلیت تعمیم به گفتمان سنتی سیاست و استراتژی را نیز می‌یابد و این تقارن را در گفتمان‌های بعدی هم می‌توان مشاهده کرد.

ب. گفتمان فراستنی (کلاسیک)

جوامع شکار و گردآوری خوراک نمونه کاملاً ایده‌آل جوامع ساده^۱ بودند که فرهنگ مشترک، عدم تمایز ساختارها و نقش‌ها، فقدان مالکیت و تقسیم کار، تأکید بر دودمان و نیای مشترک و پایبندی به عادات و رسوم از مهم‌ترین ویژگی‌های آنها محسوب می‌شد. (۱۶) این جوامع بنا به تعبیر امروزی نمونه‌ای از جوامع بدون دولت بودند و حتی به دلیل قاعده‌مند نبودن روابط جنسی و فقدان نظام خویشاوندی، پیوندهای قبیله‌ای نیز در میان آنها مستحکم نبود. (۱۷) اما با تغییر این شیوه زندگی و رواج سبک زندگی شبانی و کشاورزی اولیه، ساختار فرهنگی - ارزشی قبیله‌ای شکل گرفت و با تکامل در گذر زمان، مقدمه تکوین اشکال ابتدایی دولت فراهم آمد.

زندگی شبانی و کشاورزی اولیه، برخلاف زندگی مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک، مبتنی بر تحرک جغرافیایی کمتر، انفرادی‌شدن تولید و رواج مالکیت خصوصی (۱۸) و همچنین شکل‌گیری نظام خانوادگی گسترده و عصبیت قبیله‌ای بود (۱۹) که تبدیل اصالت

1 . Simple Societies

همکاری دوره‌های پیشین به اصالت جنگ و نزاع برای کسب سرزمین بیشتر را به دنبال داشت. با تکامل این وضعیت در گذر زمان، زمینه برای اتحاد قبایل و عشایر تحت حاکمیت فرمانروایی مقتدر در قالب واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر و دارای سازمان رسمی سیاسی و نظامی فراهم شد و بدین ترتیب الگوی بدوی مبتنی بر روابط طبیعت - انسان به الگوی مدنی مبتنی بر روابط انسان - انسان تبدیل گردید. با این تغییر که در سالیانی طولانی حاصل شد، مفهوم سنتی امنیت، سیاست و استراتژی در قالب گفتمانی جدید و با خصایص و ویژگی‌هایی شکل گرفت که از یک سو با گفتمان سنتی متفاوت بود و از سوی دیگر تعارض‌هایی با گفتمان مدرن داشت. بنابراین آن را در قالب گفتمان فراستانی یا کلاسیک (به دلیل تأثیرگذاری عمیق ویژگی‌های آن بر گفتمان‌های دیگر) مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. امنیت

با تحول در ساخت جوامع انسانی و تبدیل جوامع بدوی فاقد دولت به جوامع مدنی مبتنی بر دولت سرزمینی، تعریف امنیت از حفظ بقا و موجودیت در گفتمان سنتی به فقدان تهدید در گفتمان فراستانی تغییر یافت. برخلاف گفتمان سنتی که طبیعت را مهم‌ترین منشأ تهدید می‌دانست، در گفتمان فراستانی تهدید انسان علیه انسان شکل گرفت و به دلیل آنکه این انسان‌ها تحت حاکمیت و فرمانروایی سیاسی مشخصی قرار داشتند که از نیروی نظامی سازمان‌دهی شده‌ای برای تهاجم یا دفع حملات برخوردار بود، فقدان تهدید عملاً معنایی جز فقدان تهدید نظامی خارجی نداشت و تجاوز نظامی خارج از قلمرو سرزمینی، بزرگترین منشأ تهدید قلمداد می‌شد. (۲۰)

به تبع تغییر در تعریف امنیت و منشأ تهدید، اصالت همکاری به عنوان منطق کنش‌های امنیتی در جوامع سنتی (بدوی) به اصالت نزاع و کشمکش تبدیل شد و به دلیل آنکه این منازعات و کشمکش‌ها بر سر قلمرو ارضی صورت می‌گرفت و بیش از آنکه تهاجم به فرهنگ و هویت و ارزش‌ها به عنوان نمادهای ذهنی امنیت اهمیت داشته باشد، تجاوز به قلمرو ارضی در کانون معادلات امنیتی قرار داشت؛ بعد عینی امنیت بیش از بعد ذهنی آن از اهمیت برخوردار شد. (۲۱)

چنین تحولاتی باعث شد تا مفهوم امنیت در ذیل مفاهیم جنگ و صلح معنادار شود. به عبارت دیگر با تغییر در تعریف امنیت از حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی که بیانگر نوعی نگرش ایجابی و دربردارنده استقلال مفهومی امنیت بود، به فقدان تهدید در مقابل تجاوز نظامی خارجی که بیانگر نوعی نگرش سلبی و حاکی از وابستگی مفهومی امنیت به جنگ و صلح بود، امنیت از هدف به وسیله‌ای برای دستیابی به هدف (صلح) تبدیل شد. این تغییر جایگاه امنیت، عامل مؤثری در وابستگی مطالعات امنیتی به مطالعات سیاسی و استراتژیک بود؛ زیرا اغلب کسانی که مطالعات امنیتی را در ذیل مطالعات سیاسی یا استراتژیک بررسی می‌کنند، به این تأخر امنیت بر جنگ و صلح توجه دارند و امنیت را زاده مفاهیم جنگ و صلح می‌دانند. (۲۲) این در حالی است که تعمیم این شرایط که با گفتمان فراستنی ایجاد شد و در گفتمان مدرن بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت، به تمامی دوره‌های تاریخی نمی‌تواند قابل پذیرش باشد.

۲. سیاست

سیاست در گفتمان فراستنی از جهاتی در ادامه مفهوم سیاست در گفتمان سنتی و از جهاتی با آن متفاوت یا حتی متعارض است. شکل تکامل یافته رابطه رهبری را به وضوح می‌توان در دوران فراستنی شاهد بود. اگر در گفتمان سنتی رابطه رهبری در انگیزه‌های فردی یا حداکثر در قالب فرمانروایی قبیله‌ای معنادار بود که از طریق رابطه غیررسمی و ریش سفیدی اعمال می‌شد (۲۳)، در گفتمان فراستنی این رابطه، شکل کاملاً رسمی یافت و با شکل‌گیری دولت - شهرها و نظام‌های امپراتوری به «هنر حکومت‌داری» تبدیل شد، به گونه‌ای که بحث از شیوه‌های مطلوب حکومت به مهم‌ترین بحث در سیاست و فلسفه سیاسی کلاسیک مبدل گردید. (۲۴)

البته این وجه تکاملی مفهوم سیاست در گفتمان فراستنی را نمی‌توان مطلق تلقی کرد؛ زیرا نظام سیاسی دولت - شهری (در غرب باستان) و امپراتوری (در شرق باستان) اساساً در غیریت با نظام سیاسی قبیله‌ای و به دلیل ناکارآمدی الگوی مذکور در تأمین امنیت، تکوین یافتند. به عبارت دیگر، پیدایش الگوی مدنی منوط به فروپاشی و اضمحلال الگوی بدوی (قبیله‌ای) بود

و تا مادامی که قبایل از قدرت برخوردار بودند، امکان شکل‌گیری دولت‌های جدید وجود نداشت. (۲۵)

تحول مفهوم سیاست از «رابطه رهبری» به «هنر حکومت‌داری»، با تحول مفهوم امنیت از «حفظ بقا و موجودیت» به «فقدان تهدید» ارتباط وثیقی داشت؛ زیرا فقدان تهدید، برترین هنر حکومت‌داری تلقی می‌شد و حکومتی که در مقابل تهدیدات نظامی بیرونی موفق عمل می‌کرد، از ثبات بیشتری برخوردار بود. این معنا از سیاست در گرو ایجاد سازمان رسمی سیاسی - نظامی واحد در گستره سرزمینی مشخص بود. بنابراین همچنانکه رابطه میان امنیت و سیاست در این گفتمان از ارتباط وثیقی برخوردار بود، رابطه سیاست و استراتژی نیز اهمیت داشت.

۳. استراتژی

تبعیت استراتژی از سیاست، اصلی است که تقریباً مورد پذیرش همگانی می‌باشد و همه تعاریف ارائه شده از استراتژی بر این نکته تاکید دارند که استراتژی بدون وجود سیاست بی‌معناست. (۲۶) این رابطه میان سیاست و استراتژی در طول تاریخ نیز وجود داشته و تداوم آن در گرو تکامل مفهوم سیاست و استراتژی بوده است که با تحول گفتمانی مفهوم امنیت از حفظ بقا و موجودیت به فقدان تهدید در گفتمان فراستی هم شاهد آن بوده‌ایم.

استراتژی در مفهوم فراستی آن به معنی «هنر راهبری نظامی» بود و این معنا از استراتژی با ریشه لغوی واژه مذکور کاملاً تناسب دارد (۲۷)؛ زیرا پیدایش واژه استراتژی مربوط به دورانی است که اهمیت تصمیم‌گیری‌های نظامی افزایش یافته بود. در واقع پیدایش واژه استراتژی - به معنی هنر راهبری نظامی - مربوط به دورانی است که گفتمان فراستی امنیت و سیاست شکل گرفته بود.

تعریف امنیت به فقدان تهدید و تعریف سیاست به هنر حکومت‌داری در گفتمان فراستی، کاملاً مقارن با تعریف استراتژی به هنر راهبری نظامی بود و به لحاظ منطقی نیز ارتباط این تعاریف به راحتی قابل فهم است؛ زیرا آنچه در مرکز ثقل این مفهوم امنیت نهفته بود، چیزی جز تهدید از جانب نیروی نظامی خارجی نبود و مرجع مقابله با این تهدید نظامی نیز حکومت بود که از طریق فرماندهان نظامی برای دفع تهدید اقدام می‌کرد. این معنا از استراتژی تحت

تأثیر آثار کلاسیکی چون «هنر جنگ» سون تزو (۲۸) از چنان مبنای تئوریک برخوردار شد که هنوز هم اغلب صاحب‌نظران، معنای استراتژی را چیزی جز هنر فرماندهی یا راهبری نظامی نمی‌دانند. (۲۹)

ایجاد دولت - شهرها و نظام‌های امپراتوری نتیجه ناامنی حاصل از کشمکش‌های قبیله‌ای بود. بنابراین پس از اینکه نظام‌های جدید با ادغام قبایل و طوایف مختلف شکل گرفتند، به کارگیری نیروی نظامی در راستای تأمین امنیت مورد توجه قرار گرفت و از آن پس معنای استراتژی ارتباط وثیقی با جنگ پیدا کرد. به واسطه این ارتباط بود که با تغییر ماهیت جنگ‌ها در قرون و اعصار بعد، مفهوم استراتژی نیز دستخوش دگرگونی شد و از هنر راهبری نظامی به علم و هنر مدیریت ملی ارتقا یافت. (۳۰)

البته چنین تحولی در مفهوم استراتژی، جز با تغییر گفتمانی در مفهوم امنیت و سیاست امکان‌پذیر نشده است؛ زیرا همچنانکه در گفتمان سنتی و فراستی رابطه سلسله‌مراتبی امنیت، سیاست و استراتژی معنادار بود، در گفتمان مدرن نیز تحول این مفاهیم ارتباط وثیقی با یکدیگر داشته است.

ج. گفتمان مدرن

اهمیت سرزمین یا قلمرو ارضی در گفتمان فراستی امنیت، سیاست و استراتژی، از یک سو و تلاش حکومت‌ها برای حفظ و صیانت از آن در مقابل تجاوزهای نظامی خارجی از سوی دیگر، باعث شکل‌گیری نگرشی سلبی شد که نه فقط دستیابی به امنیت را امکان‌پذیر ساخت، بلکه خود به عامل مؤثری در ایجاد ناامنی بدل شد. با شکل‌گیری دولت - شهرها و امپراتوری‌ها، حفاظت فیزیکی از سرزمین چنان اهمیتی یافت که ناتوانی در تأمین آن معنایی جز ناامنی نداشت. این وضعیت باعث شکل‌گیری نظام فئودالیسم و ایجاد ساختاری نظامی برای محافظت از آن شد و بدین ترتیب جنگ برای دستیابی به سرزمین بیشتر به مهم‌ترین قانون نظام فئودالی تبدیل گردید. (۳۱)

جنگ و نزاع برای دستیابی به زمین که آشفته‌گی و تضعیف نظام فئودالی را در پی داشت، بار دیگر زمینه ناامنی را فراهم ساخت و رسیدن به نقطه اوج این ناامنی مقدمه‌ای شد برای تحول در گفتمان امنیتی که به تبع آن مفاهیم جدیدی از سیاست و استراتژی نیز شکل گرفتند.

۱. امنیت

تعریف امنیت در گفتمان کلاسیک مبتنی بر نگرش سلبی بود و بر فقدان تهدید دلالت می‌کرد، اما این تعریف نتیجه‌ای جز ناامنی بیشتر در پی نداشت. با رسیدن به نقطه اوج ناامنی در نتیجه حاکمیت این نگرش سلبی، مفهوم جدیدی از امنیت شکل گرفت که مبتنی بر جنبه ایجابی و تأسیسی آن بود. (۳۲) امنیت در گفتمان کلاسیک در گرو فقدان تهدید بود؛ اما در گفتمان مدرن، فقدان تهدید، خود در گرو کسب قدرت و توانایی تلقی شد. در عین حال این مفهوم از امنیت به گونه‌ای متناقض‌نما خود به منشأ اصلی تهدید نیز مبدل شد؛ زیرا کسب قدرت و توانایی برای همه دولت‌های ملی عملاً نتیجه‌ای جز ناامنی و گرفتاری مفهوم جدید امنیت در معمای قدرت - امنیت نداشته است. (۳۳)

شکل‌گیری مفهوم جدید امنیت، به مفهوم «منافع ملی» اعتبار خاصی بخشید و همین امر زمینه را برای تقویت رقابت، منازعه و حتی تبعیت به عنوان منطبق کنش‌های امنیتی هموار ساخت. البته این وضعیت، نسبت به گفتمان فراستی که صرفاً بر اساس منطق منازعه شکل گرفته بود، متفاوت است؛ زیرا در گفتمان مذکور رابطه میان بازیگران صرفاً بر اساس جنگ تعریف می‌شد، اما در گفتمان مدرن در کنار جنگ و نزاع، رقابت، سلطه و - حتی با افزایش خودآگاهی دولت‌های ملی - همکاری و همگرایی نیز در کانون معادلات امنیتی قرار گرفت. (۳۴) به تبع تغییر در منطق کنش‌های امنیتی و اهمیت یافتن عناصر غیرنظامی قدرت ملی در کنار عناصر نظامی آن، مفهوم امنیت از بعد عینی فراتر رفت و به‌ویژه با اهمیت یافتن عناصری چون فرهنگ، اراده و روحیه ملی، بعد ذهنی آن نیز از اهمیت خاصی برخوردار شد. (۳۵) به رغم این تغییرات، به دلیل غلبه نگرش نظامی، وابستگی مفهومی امنیت به سیاست و به ویژه به مطالعات استراتژیک همچنان باقی ماند و تا نیمه اول قرن بیستم، امنیت معنایی جز نبود جنگ نداشت و مطالعه آن نیز عمدتاً در چارچوب مطالعات استراتژیک صورت می‌گرفت. (۳۶)

۲. سیاست

ادامه کشمکش‌ها و منازعات بر سر قلمرو ارضی در گفتمان فراستنی، باعث ظهور شکل جدیدی از رهبری در قامت دولت مطلقه مدرن شد که مرزهای ملی را به عنوان چارچوب فعالیت خود، و دستیابی به منافع ملی را به عنوان برترین هدفش قرار داد. (۳۷) همچنانکه کسب قدرت و توانایی ملی برای برتری در صحنه بین‌المللی نیز وجهه همت آن شد. چنین نگرشی از یک سو ناشی از ناکارآمدی گفتمان فراستنی و از سوی دیگر اقتضای ماهیت دولت مدرن بود؛ زیرا دولت مدرن بر اساس مفهوم حاکمیت ملی معنادار شد و حاکمیت ملی بر حق انحصاری دولت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع در صحنه داخلی و بین‌المللی دلالت می‌کرد. (۳۸)

حاکمیت ملی از یک سو ناظر بر کسب قدرت و توانایی در چارچوب مرزهای ملی و از سوی دیگر بیانگر توانایی رقابت یا حتی منازعه و سلطه در صحنه بین‌المللی است تا از این طریق منافع و امنیت افرادی که قدرت خود را به آن تفویض کرده‌اند، تأمین شود. چنین نگرشی که سیاست را در همنشینی با قدرت تعریف می‌کند، از ابتدای شکل‌گیری دولت‌های ملی بر صحنه سیاست بین‌الملل حاکم شد، اما نه فقط به تأمین امنیت و منافع ملت‌ها منتهی نشد؛ بلکه خود به عاملی برای تضعیف امنیت در صحنه بین‌المللی بدل گردید. «دولت‌های ملی نخست در قالب اصلی بازی با حاصل جمع صفر به رقابت با یکدیگر برای تأمین منافع شهروندان‌شان پرداختند و به همین دلیل به سرعت در منطق نادرست دوره ماقبل تأسیس دولت ملی گرفتار آمدند و ناامنی را در گستره جهانی دامن زدند» (۳۹)؛ اما با پیدایش چنین شرایطی به مرحله‌ای رسیدند که باید همکاری را جایگزین رقابت، نزاع و سلطه نمایند.

این نوع نگاه نسبت به امنیت هم از درون سیاست مدرن و با قایل شدن به حفظ دولت ملی و هم از بیرون سیاست مدرن و با تلاش برای جایگزینی حاکمیت فراملی به جای حاکمیت ملی شکل گرفت و در مجموع به این نتیجه منتهی شد که کسب قدرت و توانایی نه فقط نمی‌تواند عاملی برای تأمین امنیت باشد، بلکه بیش از پیش به ایجاد ناامنی در صحنه بین‌المللی دامن می‌زند و منطق رقابت، منازعه و سلطه را جایگزین منطق همکاری می‌نماید. (۴۰) لذا همان‌گونه که مفهوم امنیت در گفتمان مدرن به معمای قدرت - امنیت منتهی شد، مفهوم

سیاست نیز تا بدان جا پیش رفت که به تضعیف یا حتی حذف حاکمیت‌های ملی به نفع حاکمیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی یا حاکمیت واحد جهانی گرایش یافت. (۴۱) این تحول در مفهوم امنیت و سیاست با تحول در مفهوم استراتژی نیز همخوانی داشته است.

۳. استراتژی

پدیدارشدن ناامنی در نتیجه حاکمیت گفتمان فراستی، این پیام بسیار مهم و تحول‌آفرین را در پی داشت که تأمین امنیت نیازمند شکل‌گیری موجودیتی است که فراتر از علایق و منافع فردی و گروهی عمل کند تا هدف نهایی که امنیت است حاصل شود:

«هدف، غایت یا خواست نهایی آدمیان (که طبعاً دوستدار آزادی و سلطه بر دیگران‌اند) از ایجاد محدودیت بر خودشان (که همان زندگی‌کردن در درون دولت است)، دوران‌دیشی درباره حفظ و حراست خویشتن و به تبع آن تأمین زندگی رضایت‌بخش‌تر است؛ یعنی هدف آنها رهانیدن خویشتن از همان وضع جنگی محنت‌باری است که پیامد ضروری امیال طبیعی آدمیان در زمانی است که قدرتی مشخص و مشهود وجود نداشته باشد تا ایشان را در حال ترس و بیم نگهدارد. (۴۲)

در نتیجه چنین وضعیتی بود که دولت مطلقه مدرن به عنوان حاکمیتی برتر شکل گرفت و تأمین امنیت افراد خود را مورد توجه قرار داد. تأمین چنین خواسته‌ای جز با توانمندی و قدرت‌یابی امکان‌پذیر نبود و به دلیل آنکه که امکانات چنین دولتی از محدودیت‌های آن کمتر بود، برنامه‌ریزی برای به کارگیری عناصر قدرت ملی به منظور دستیابی به هدف مذکور (تأمین امنیت) مورد تأکید قرار گرفت و بدین ترتیب بود که مفهوم استراتژی از هنر راهبری نظامی به «علم و هنر به کارگیری امکانات ملی برای دستیابی به امنیت» (۴۳) تغییر یافت.

مفهوم کلاسیک استراتژی نیز همانند مفاهیم کلاسیک سیاست و امنیت با قدرت نظامی پیوند عملی و تاریخی داشت و تصور غالب از این مفاهیم، با مفهوم جنگ و نیروی نظامی هم‌نشین یا به عبارت صحیح‌تر جایگزین شده بود. به همین دلیل است که استراتژیست‌های بزرگی نظیر کلاوزویتس، بوفر و هارت، تأکید خاصی بر عنصر سخت‌افزار نظامی در تعریف

خود از این مفهوم داشته (۴۴) و دستیابی به اهداف سیاسی را جز از طریق به کارگیری ابزارهای نظامی ممکن نمی‌دانند.

این مفهوم از استراتژی هرچند با مفهوم کلاسیک آن متفاوت است؛ اما با مفهوم مدرن استراتژی نیز فاصله زیادی دارد. مفهوم مدرن استراتژی اگرچه بر به کارگیری امکانات ملی برای دستیابی به اهداف ملی تأکید می‌کند؛ اما دستیابی به این هدف را نه حاصل به کارگیری صرف ابزارهای نظامی، بلکه نتیجه به خدمت گرفتن تمامی امکانات بالقوه و بالفعل می‌داند و بدین ترتیب مقارن با مفهوم امنیت ملی و سیاست ملی، از «استراتژی ملی» سخن به میان می‌آید (۴۵) تا کسب قدرت و توانایی هم برترین هدف و هم در عین حال وسیله‌ای برای دستیابی به امنیت، قلمداد شود.

د. گفتمان فرامدرن

امنیت، سیاست و استراتژی ملی حاصل تفوق چهره سیاسی دولت مدرن یا «حاکمیت ملی» بود که بر اساس دیدگاهی رئالیستی و قدرت‌محورانه تعریف می‌شد. این دیدگاه به دلیل دامن زدن به رقابت، سلطه و نزاع در نهایت به ایجاد محیطی هرج و مرج گونه در روابط بین‌الملل انجامید و با دامن زدن به ناامنی بین‌المللی، زمینه‌ای برای تقویت دیدگاه اینترناسیونالیستی مبتنی بر پذیرش همکاری و همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی در عین حفظ دولت‌های مستقل ملی به عنوان بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل شد. در مقابل، حاکمیت گفتمان مدرن از همان ابتدا چهره‌ای اخلاقی - هنجاری نیز داشت که در قالب دیدگاهی ایده‌آلیستی، دستیابی به صلح پایدار و تحقق حاکمیت جهانی را مطمح نظر قرار داده و امنیت ملت‌ها را در گرو همکاری می‌دانست. این برداشت ایده‌آلیستی از روابط میان انسان‌ها مبتنی بر خوش‌بینی به ذات بشر و اعتماد به عقل انسانی بود و با تعریفی متفاوت از امنیت، زمینه‌ای برای تحول در سیاست و استراتژی را نیز فراهم ساخت. (۴۶)

۱. امنیت

واحد‌های ملی به تبع تکامل چهره سیاسی و هنجاری - اخلاقی گفتمان مدرن، منازعه، رقابت و سلطه را که نتیجه‌ای جز ناامنی بین‌المللی و ایجاد آشوب و هرج و مرج در صحنه روابط بین‌الملل نداشت (۴۷)، رها کرده و همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی و همکاری جهانی را برای تحقق ایده امنیت فراگیر مورد توجه قرار دادند.

بر اساس چنین تحولی بود که تعریف امنیت از کسب قدرت و توانایی در گفتمان مدرن، به همکاری و همگرایی در گفتمان فرامدرن تغییر یافت و دولت مدرن که بر اساس مفهوم حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی شکل گرفته بود (۴۸) تا ایجادکننده امنیت باشد، خود به عنوان مهم‌ترین منشأ تهدید و ناامنی تلقی شد. این امر از آن‌رو بود که با شکل‌گیری این پدیده هرچند به منازعات در چارچوب مرزهای ملی پایان داده شد، اما منازعه در میان دولت‌های ملی به حدی رسید که به منطق اصلی حاکم بر صحنه روابط بین‌الملل تبدیل شد.

تغییر در تعریف امنیت و منشأ تهدید در گفتمان فرامدرن، اصالت منازعه را به اصالت همکاری مبدل ساخت و به جای آنکه دولت‌های ملی را مبنای ایجاد امنیت قرار دهد، انسان را در کانون معادلات امنیتی قرار داده و برای رفع تهدیدات عینی و ذهنی علیه او به عنوان عضوی از جامعه بشری جهانی تلاش می‌نماید. (۴۹)

شکل‌گیری چنین نگرشی نسبت به امنیت، بار دیگر این پدیده را از وابستگی مفهومی رهانیده و استقلال آن از مفاهیمی چون جنگ، قدرت و منفعت را در پی خواهد داشت. با تکوین این تحول، امنیت به برترین هدف تبدیل می‌شود و لزوم وجود سیاست و استراتژی جهانی برای حفظ و حراست از آن اجتناب‌ناپذیر می‌گردد.

۲. سیاست

با تحولی که در مفهوم امنیت به واسطه تکوین گفتمان فرامدرن ایجاد می‌شود، این ادعا که «دولت‌های ملی متمرکز - هرچند عنصری غالب بر جوامع نوین غربی محسوب می‌شوند - به هیچ وجه محتوم نیستند.» (۵۰) بیش از پیش قابلیت پذیرش می‌یابد، اما محتوم‌نبودن این دولت‌ها را نمی‌توان به منزله پایان سیاست به معنای «رهبری» تلقی کرد؛ زیرا حتی اگر

دولت‌های ملی تضعیف یا مضمحل شوند، حفظ و صیانت از امنیت جهانی نمی‌تواند بی‌نیاز از شکل‌گیری حاکمیتی در همین سطح باشد. بدین ترتیب پایان حاکمیت دولت‌های ملی (بر اساس یک دیدگاه ایده‌آلیستی) نه به معنی پایان سیاست به طور کلی، بلکه به معنی پایان نوعی از سیاست و آغاز نوع دیگری از آن است که رابطه رهبری را نه در سطح واحدهای ملی، بلکه در سطح جهانی گسترش می‌دهد.

تحقق همکاری در سطح جهانی که نیازمند شکل‌گیری حاکمیت جهانی است، مبنایی ایده‌آلیستی دارد و طبعاً وقوع آن در کوتاه‌مدت میسر نیست. در عین حال شکل‌گیری حاکمیت‌های فراملی بر اساس دیدگاه اینترناسیونالیستی که با فرض حفظ دولت‌های ملی انجام می‌شود، واقعیتی غیرقابل انکار است که تا حد زیادی صورت تحقق به خود گرفته و مصادیق بسیاری از آن را می‌توان به وضوح در قالب نظام‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مشاهده کرد. (۵۱)

شکل‌گیری رابطه رهبری در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به معنای شکل‌گیری مفهومی جدید از سیاست است که ارتباط وثیقی با مفهوم جدید امنیت به معنای همکاری و همگرایی دارد و طبعاً اجرای چنین سیاستی مستلزم شکل نوینی از استراتژی با گستره فراملی نیز هست.

۳. استراتژی

رابطه استراتژی و سیاست نیز همانند رابطه سیاست و امنیت همواره برقرار بوده و در گفتمان فرامدرن نیز همانند گفتمان‌های دیگر وجود داشته است. به تبع چنین رابطه‌ای است که استراتژی در گفتمان فرامدرن در صدد است پیشبرد صلح از طریق همکاری در سطح جهانی را در دستور کار خود قرار دهد. (۵۲)

مبنای تعریف امنیت در این گفتمان، «جامعه انسانی» است و مفهوم سیاست بیانگر شکل‌گیری حاکمیت‌های فراملی (حاکمیت منطقه‌ای و بین‌المللی بر اساس تکامل دیدگاه رئالیستی و حاکمیت جهانی بر اساس دیدگاه ایده‌آلیستی) می‌باشد. بنابراین مفهوم استراتژی نیز چیزی جز «مهندسی کردن تحولات و رفتارها در گستره جهانی» (۵۳) نخواهد بود. به عبارت دیگر، همسنگ امنیت جهانی و سیاست جهانی، می‌بایست از «استراتژی جهانی» نیز سخن گفت که معنایی جز به‌کارگیری تمامی امکانات برای تحقق اهداف جهانی (انسانی) ندارد.

مفهوم استراتژی یا مهندسی جهانی، همانند تحقق حاکمیت جهانی، الگویی ایده‌آلیستی است و تا مادامی که چنین حاکمیتی شکل نگیرد، طبعاً نمی‌توان از آن سخن به میان آورد؛ اما همان‌گونه که از امنیت و سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی به عنوان نمونه‌هایی تحقیق‌یافته یاد می‌شود، از استراتژی منطقه‌ای و بین‌المللی که امروزه برای تأمین اهداف مجموعه‌هایی در این سطح به کار گرفته می‌شود نیز می‌توان سخن گفت. در واقع می‌توان تحول بنیادینی را که در مفهوم امنیت و سیاست رخ داده به عرصه استراتژی نیز تعمیم داد تا از عهده پاسخگویی به تحولات استراتژیک در عرصه بین‌المللی برآید. (۵۴)

نتیجه‌گیری

بررسی سیر تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی نشانگر آن است که نه فقط تأخر وجودی امنیت بر سیاست و استراتژی - به عنوان مفروض بنیادین ادبیات موجود، تأیید نمی‌شود؛ بلکه با وجود مقارن‌بودن تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم مذکور، از تقدم شکل‌گیری مفهوم امنیت نسبت به سیاست و استراتژی در درون هر گفتمان نیز می‌توان سخن به میان آورد. به عبارت دیگر نه فقط تحول تاریخی - گفتمانی این مفاهیم مقارن با یکدیگر بوده، بلکه رابطه‌ای سلسله‌مراتبی میان امنیت، سیاست و استراتژی نیز در درون هر گفتمان وجود داشته که تقدم امنیت بر سیاست و استراتژی را معنادار می‌کند.

فرد، غیرقابل تجزیه‌ترین واحد تحلیل برای تبیین این رابطه است و چنانچه حتی سیاست و استراتژی را به این سطح تحلیل نیز تقلیل دهیم و بر این اساس از انگیزه شخصی رهبری و هنر و استعداد فردی سخن به میان آوریم، بازهم آنچه تعیین‌کننده آنهاست، چیزی جز دغدغه فردی امنیت نبوده است. امنیت در این سطح یعنی بقا و موجودیت فردی که حفظ آن نیازمند به‌کارگیری امکانات و استعدادهای موجود می‌باشد. اما به دلیل آنکه دستیابی به این هدف به صورت فردی امکان‌پذیر نبوده است، روابط بین فردی، شکل گرفته و بدین ترتیب مفهوم سیاست و استراتژی مؤخر بر شکل‌گیری چنین روابطی و لازمه تشکیل اجتماع بوده است که این خود دلیلی بر تقدم مفهوم امنیت بر مفاهیم سیاست و استراتژی می‌باشد.

رابطه مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی در کانونی‌ترین حلقه خود در گفتمان سنتی شکل گرفت. در این گفتمان، حفظ بقا و موجودیت فردی و گروهی (امنیت) از طریق ایجاد رابطه رهبری (سیاست) و هنر به‌کارگیری امکانات موجود (استراتژی) در دستور کار قرار گرفت تا رابطه سلسله‌مراتبی میان این مفاهیم معنادار شود. در عین حال این رابطه در حلقه‌های بعدی و در سیر تحول تاریخی خود در گفتمان‌های فراستنی، مدرن و فرامدرن دستخوش دگرگونی‌ها یا به عبارت صحیح‌تر انحراف‌هایی شده است.

به تبع جایگزینی رابطه انسان - انسان به جای رابطه انسان - طبیعت و شکل‌گیری اجتماعات یکجانشین و دارای سرزمین در اواخر دوران سنتی، حفظ بقا و موجودیت تحقق یافت؛ اما رابطه انسان‌ها با یکدیگر و شکل‌گیری و تکامل اجتماعات بشری، تهدید آنها علیه یکدیگر را در پی داشت و با تحول مفهوم امنیت به فقدان تهدید (نظامی) علیه قلمرو سرزمینی، هنر فرماندهی و راهبری نظامی برای حفظ و صیانت از آن مورد توجه قرار گرفت. در این گفتمان، مفهوم امنیت با مفاهیم جنگ و استراتژی (نظامی) درهم تنیدگی خاصی یافت؛ زیرا فقدان تهدید با جنگ مترادف شد و استراتژی به معنی هنر فرماندهی و راهبری نظامی برای تحقق آن اجتناب‌ناپذیر گشت. همین درهم‌تنیدگی برخی را به نتایج نادرستی کشانده، به گونه‌ای که امنیت را در نبود جنگ و استراتژی نظامی را محقق‌کننده آن دانسته و بدین ترتیب رابطه سلسله‌مراتبی امنیت، سیاست و استراتژی را وارونه (از استراتژی به امنیت) ترسیم می‌کنند. این در حالی است که مسأله یادشده، نه در برگزیده تمام دوره‌های تاریخی، بلکه فقط مختص دوران / گفتمان فراستنی است؛ اما کسانی که امنیت را در ذیل استراتژی و مطالعات امنیتی را در ذیل مطالعات استراتژیک قرار می‌دهند نقطه آغاز بررسی خود را همین دوران می‌دانند و به دلیل تعمیم آن به دوران‌های بعد به چنین نتیجه‌ای می‌رسند.

حلقه دوم رابطه امنیت، سیاست و استراتژی نیز به دلیل منتهی‌شدن به ناامنی، موجد شکل‌گیری مفهوم جدیدی از امنیت شد که مبتنی بر کسب قدرت و توانایی در چارچوب مرزهای ملی بود. بدین ترتیب گفتمان جدیدی تکوین یافت که این بار سیاست به معنی قدرت را به دلیل تشابه با تعریف امنیت در آن ادغام کرد. در این گفتمان به تبع تعریف امنیت که مبتنی بر کسب قدرت و توانایی بود، مفهوم سیاست با قدرت و منفعت هم‌نشین و در واقع

جایگزین گردید و استراتژی عبارت شد از هنر به‌کارگیری امکانات و توانایی‌های ملی برای دستیابی به امنیت (= قدرت). این جایگزینی مفهومی، بستری برای خلط مفهومی امنیت و سیاست شد و زمینه ادغام یا حداقل وابستگی امنیت به سیاست و مطالعات امنیتی به مطالعات سیاسی را فراهم ساخت. در واقع افرادی که مفاهیم امنیت و سیاست را با یکدیگر پیوند داده و حوزه‌های مطالعاتی آنها را متداخل در یکدیگر تصور می‌نمایند، بررسی‌های خود را نیز از این گفتمان شروع می‌کنند و نتایجی را که از بررسی این رابطه در گفتمان مدرن می‌گیرند به تمام تاریخ تحول مفهومی و مطالعاتی امنیت و سیاست تعمیم می‌دهند.

هرچند تعریف امنیت به کسب قدرت و توانایی در گفتمان مدرن به ایجاد امنیت در سطح ملی انجامید، اما خود موجد ناامنی بیشتر و در سطحی بالاتر شد؛ به گونه‌ای که ضرورت تحول مفهوم امنیت از کسب قدرت و توانایی به همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی و همکاری جهانی را اجتناب‌ناپذیر ساخت. چنین تحولی در مفهوم امنیت موجد شکل‌گیری حاکمیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی (بر اساس دیدگاه رئالیستی) و منادی شکل‌گیری حاکمیت جهانی (بر اساس دیدگاه ایده‌آلیستی) شده و به‌کارگیری یا مهندسی امکانات و استعدادها، بین‌المللی و جهانی برای دستیابی به امنیت در گستره‌ای فراملی را مورد توجه قرار می‌دهد. این مفهوم از امنیت، سیاست و استراتژی به مسأله دیگری در مطالعات امنیتی انجامیده است که همانند دو مسأله مطرح شده در گفتمانهای فراستی و مدرن نتیجه‌ای جز تقلیل مفهوم امنیت به همکاری و وابستگی مطالعات امنیتی به مطالعات منطقه‌ای و سیاست و روابط بین‌الملل در بر نداشته است. این در حالی است که چنین تعمیمی نیز نمی‌تواند به لحاظ علمی و منطقی مورد پذیرش قرار گیرد و در بررسی‌های امنیتی لازم است بر اساس توجه به متفاوت بودن سیر تحول مفهومی و مطالعاتی حوزه‌های مذکور، به این مسایل توجه شود. بر اساس آنچه گفته شد، در بررسی‌های امنیتی باید به چند نکته اساسی توجه داشت:

یک. سیر تحول مفهوم امنیت، سیاست و استراتژی با سیر تحول حوزه مطالعات امنیتی، مطالعات سیاسی و مطالعات استراتژیک متفاوت است؛ زیرا مفاهیم مذکور قدمتی به اندازه حیات آدمی داشته‌اند، در حالی که سیر تحول تاریخی مطالعات امنیتی بسیار محدودتر است و یکسان تلقی کردن این دو مقوله نتیجه‌ای جز تقلیل و در نهایت ابهام و پیچیدگی آنها ندارد.

دو. مفهوم امنیت، سیاست و استراتژی با مفهوم امنیت ملی، سیاست ملی و استراتژی ملی نیز متفاوت است؛ زیرا مفاهیم اخیر صرفاً بیانگر سیر تحول مفهومی امنیت، سیاست و استراتژی در گفتمان مدرن هستند که تعمیم آنها به کل سیر تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم مذکور صحیح نیست.

سه. تاریخ بشر تاریخ تکامل مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی بوده است. اما این تاریخ تحول سیری استمراری را طی نکرده و گسست‌ها و پیوست‌ها، پیشرفت‌ها و پسرفت‌ها و امنیت و ناامنی در کنار یکدیگر معنادار بوده‌اند.

چهار. رابطه امنیت، سیاست و استراتژی همواره رابطه‌ای سلسله‌مراتبی بوده و تحول در مفهوم امنیت، تحول در سیاست و استراتژی را نیز به دنبال داشته است.

پنج. تحول مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی در گفتمان‌های سنتی، فراسنتی، مدرن و فرامدرن بیانگر چارچوب کلی تاریخی است و در مطالعات موردی ضمن توجه به این چشم‌انداز کلی باید به ویژگی‌های خاص هر کشور توجه داشت، همچنانکه در هر گفتمان به تقسیم‌بندی‌های جزئی‌تر نیز می‌توان قایل بود.

شش. قایل شدن به رابطه سلسله‌مراتبی میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی در هر گفتمان و قایل بودن به تقدم زمانی امنیت بر مفاهیم دیگر، نباید به امنیتی‌کردن افراطی همه چیز منتهی شود. این عارضه‌ای است که می‌بایست از آن اجتناب نمود.

یادداشت‌ها

۱. خلیلی، رضا، «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۳، صص ۲۹ - ۷.
۲. برای مطالعه بیشتر نک. پستر، مارک، «فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ»، حسینعلی نوذری، *تاریخ معاصر ایران*، سال اول، شماره ۱، ۱۳۷۶، صص ۹۰ - ۶۴.
۳. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، منوچهر صبوری، تهران، نی، چ هشتم، ۱۳۸۱، ص ۶۸؛ لنسکی، گرهارد و جین لنسکی، *سیر جوامع بشری*، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶.
۴. لیتون، رالف، *سیر تمدن*، پرویز مرزبان، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۸، ص ۳۲۶.
۵. تاجیک، محمدرضا، «قدرت و امنیت در عصر پسامدرنیسم»، *فصلنامه گفتمان*، سال اول، شماره صفر، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۱۷.
6. Snyder, Louis, *Varieties of Nationalism: A Comparative Study*, Hinsdale, Dryden Press, 1976, p. 27.
7. Mann, Michael, "Authoritarian and Liberalmilitarism: a contribution from comparative and historical sociology", *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge, Cambridge University Press, 1996, pp. 118-227.
۸. نک. «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، پیشین، صص ۱۳ - ۱۰.
۹. تانسی، استیون، *مقدمات سیاست*، هرمز همایون‌پور، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۶۳.
10. Weber, Max, "Political a vocation", *Essay in Sociology*, Tranlated and edited and with introduction by H.H Greth and C. Wright Mills, London, Routledge, 1970, p. 77.
۱۱. برای مطالعه بیشتر نک:
 - Morgan, L.H., *Studies in Ancient Society*, New York, Free Press, 1986.
 - Mclenan, J.F., *Primitive Society*, New York, Oxford University Press, 1978.
12. *Studies in Ancient Society*, op.cit, p.38.
۱۳. غرایاق زندی، داود، *مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۱، ص ۹.
۱۴. لطفیان، سعیده، *استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چ دوم، ۱۳۸۱، ص ۱.
۱۵. افتخاری، اصغر، «جامعه شبکه‌ای؛ نسبت منفعت با امنیت در آغاز هزاره سوم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳۸۰، ص ۲۶.

۱۶. *مقدمات سیاست*، پیشین، ص ۶۵.
۱۷. *سیر جوامع بشری*، پیشین، ص ۱۷۷.
۱۸. دیاکوف، ولادیمیر، *تاریخ جهان باستان*، صادق انصاری و دیگران، تهران، اندیشه، چ دوم، ۱۳۵۲، ص ۹۸.
۱۹. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، جلد اول، احمد آرام، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۰، ص ۲۹.
20. Finer, S.E., *The History of Government: Ancient Monarchies and Empires*, Oxford, Oxford University Press, 1997, pp. 63-66.
۲۱. نک. «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، پیشین، صص ۱۷ - ۱۶.
۲۲. برای مطالعه نمونه‌هایی از این نگرشها نک:
- تریف، تری و دیگران، *مطالعات امنیتی نوین*، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، فصل اول.
- هافندورن، هلگا، «معمای امنیت: نظریه‌پردازی و ایجاد رشته‌ای در زمینه امنیت بین‌المللی»، در: *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل*، علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۲۲۲-۲۱۹.
- Knutsen, Torbiorn, *A History of International Relations Theory*, Manchester, Manchester University Press, 1992, pp. 5 - 12.
- Booth, Ken, "International relations theory versus the future", in: Ken Booth and Steve Smith (eds), *International Relations Theory Today*, Cambridge, Polity Press, 1995, pp. 340 - 348
۲۳. *مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت*، پیشین، ص ۸.
۲۴. ارسطو، *سیاست*، حمید عنایت، تهران، علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۸۱، کتاب دوم.
۲۵. نک. احمدی، حمید، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۳۹-۴۳.
۲۶. گارنت، جان، «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن» در: جان بیلپس و دیگران، *استراتژی معاصر: نظریات و خط‌مشی‌ها*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، صص ۷ - ۶.
۲۷. اسنایدر، کریگ ای. *امنیت و استراتژی معاصر*، سیدحسین محمدی‌نجم، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸۴، صص ۳۱ - ۳۰.
28. Sun-Tzu, *The Art of War*, Ralph D. Sawyer (trans), New York, Metro Books, 1994.
29. Gary, John S., *Strategic Studies: A Critical Assessment*, London, Aldwych Press, 1982.
۳۰. افتخاری، اصغر «سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی»، در: *استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴، صص ۳۰ - ۲۸.
۳۱. بلوخ، مارک، *جامعه فئودالی*، بهزاد باشی، تهران، آگاه، ۱۳۶۳.
۳۲. افتخاری، اصغر، «ابعاد انتظامی امنیت ملی»، در *امنیت ملی و نقش نیروی انتظامی*، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ناجا، ۱۳۷۹، ص ۲۹.

۳۳. بوزان، باری، *مردم، دولت‌ها و هراس*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، فصل هفتم.
۳۴. «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، پیشین، ص ۲۰.
۳۵. مورگنتا، هانس. جی، *سیاست میان ملت‌ها*، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، صص ۲۴۰ - ۲۲۷.
36. See: Thompson, W. Scott & Kenneth Jensen (eds), *Approaches To Peace: An Intellectual Map*, Washington D.C, Institute of Peace, 1991.
37. Bull, Alan R., *Modern Politics and Government*, Fourth Editions, London: Macmillan Education LTD, 2002.
۳۸. کاظمی، علی‌اصغر، *روابط بین‌الملل در تئوری و در عمل*، تهران، قومس، ۱۳۷۲، ص ۱۲۷.
۳۹. «جامعه شبکه‌ای؛ نسبت منفعت با امنیت در آغاز هزاره سوم»، پیشین، ص ۲۷.
40. See: Skinner, Q., *The Foundations of Modern Political Thought*, Cambridge, Cambridge University Press, 1978.
41. Krause, K. & Williams, M., "The foundations of critical security studies", in *Critical Security Studies*, Minneapolis, M.N. Press, 1997.
۴۲. هایز، توماس، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۹.
۴۳. کالینز، جان ام، *استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها*، کورش بایندر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۲۱.
۴۴. علی‌نقی، امیرحسین، «جایگاه امنیت در استراتژی ملی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره ۱۶، ۱۳۸۱، صص ۲۱ - ۳۲۰.
45. Paret, P.(ed), *Makers of Modern Strategy*, Princeton, Princeton University Press, 1986, p. 138.
۴۶. خلیلی، رضا «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، در *استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴، صص ۱۳۱ - ۱۲۹.
47. See: Bull, H., *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, New York, Columbia University Press, 1977.
48. Held, David, *Democracy and the Global Order*, London, Polity Press, 1995, p. 33.
49. Bretherton, Charlotte, "Security after the cold war: towards a global paradigms", in: Bretherton, Charlotte & Geoffreg Ponton (eds), *Global Politics; An Introduction*, Cambridge & Massachusetts, Blackwell, 1996, pp. 137-138.
۵۰. *مقدمت سیاست*، پیشین، ص ۹۳.
۵۱. لیک، دیوید. ای و مورگان، پاتریک. ام، *نظم‌های منطقه‌ای*، سیدجلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۵۲. «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن»، پیشین، ص ۱۰۲.
۵۳. «سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی»، پیشین، ص ۳۱.

۵۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک.

- اشمیت، هلموت، *استراتژی بزرگ*، هرمز همایون پور، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۳.

- Freedman, Larence, *The Revolution in Strategic Affairs*, London, Adelphi Paper, 1998, pp. 28-42.

